

خیلواکی



استقلال

[www.esteqlaal.net](http://www.esteqlaal.net)

چهارشنبه ۳۰ اگست ۲۰۲۳

مترجم: فریده نوری

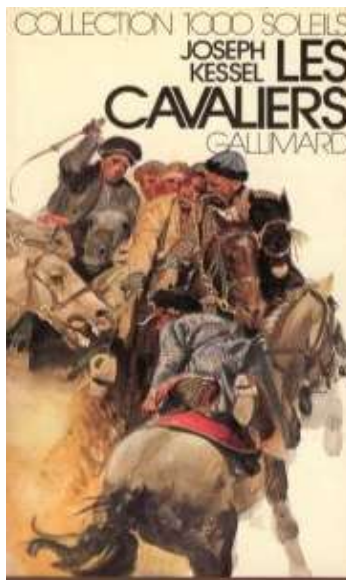
## سوارکاران یا *Les Cavaliers*

نیکه یا جد همه

(*L'Aïeul de tout le monde*)

اقتباس از کتاب سوارکاران

(قسمت دوم)



با هم‌رایی نمودن از بالای تنگنا یا کوتل شبر در قلب هندوکش، خواننده به هم‌رای گوردی گیچ (Guardi Guedj)، مرد پیر افسانه سرای سیار یا متحرک در تمام افغانستان، آشنا می‌شود، که اعلان برگزاری بزکشی آینده را که توسط پادشاه، ظاهر شاه در کابل تدارک گردیده است، می‌دهد. که بنام بزکشی پادشاه یاد می‌گردد.

در ولایت میمنه نزدیک دولت آباد، تورسن مشهور، چاپ انداز یا سوارکار مسن، فاتح و برنده تعداد زیاد از بزکشی ها، برای استاد عثمان بای اسپ ها را برای سوارکاران محلی که در بازی بزکشی در کابل اشتراک می کنند، تدارک کرد تا توسط آن به صوب کابل بروند.

تورسن هم در مقابل خود و هم در مقابل خانواده، دوستان و نزدیکانش بسیار سختگیر و پرتوقع بود، بی رحم و سنگدل به اندازه که توسط قمچین رحیم، پسری که نزدش کار می کرد، چهره اش را زخمی کرد.

تورسن برای پسر خود اوروز (Ouroz) بهترین اسپ خود را اختصاص داد: جاهل (Jahol)، «اسپ وحشی تیز رفتار و دیوانه طبیعت» را برایش به حیث یک تحفه در صورتیکه بزکشی پادشاه را برنده شود، وعده داد.

تورسن در عین حال تصمیم گرفت که به کابل نرود و مهتر خود موکخی (Mokkhi) را گذاشت تا پسرش اوروز را همراهی کند.



در کابل در میدان بگرامی، سه ولایت شمالی با هم مسابقه می دهند. در مقابل مزار شریف و قطغن، اوروز همراه اسپش جاهل (Jahol) در صفوف میمنه بازی می کند. اوروز موفق شد تا لاش بز را به دست بیاورد و آن را به دایره حلال برساند.

اما در اثنائیکه می خواست آن را به دایره حلال پرتاب نماید و فریاد موفقیت را بلند کند، مقصود، وحشتناک و شرور از مزار شریف موفق شد تا ناگهان آن لاش را به چنگ بیاورد و به دایره بیندازد. پادشاه تصمیم گرفت که بازی بزکشی از سر گرفته شود. در هنگام بازی دوم، اوروز به زمین افتاد و پایش شکست، چاپ انداز دیگر میمنه، به سرعت خود را بالای جاهل انداخت و برنده بازی شد. اوروز که در شفاخانه بستری شده بود، در همان شب از شفاخانه توسط جاهل به همراهی مکخی فرار می کند، و بر علیه تداوی نمودن طبیبان ناشناس شورش می نماید، و پلستر یا گچ پای خود را

که ساق پایش را زیر فشار گرفته است، می شکند، و باوجودیکه درد وی را زجر می دهد از کابل فرار می کند.

اوروز و مُکخی یک سفر طولانی به طرف میمنه را آغاز می کنند. بدون شک که تعقیب می شوند، لاکن دوباره دستگیری نمی شوند و از کابل دور می شوند. شب اول، در یک چایخانه می شنوند که یک تجار قندهاری قصهٔ یک چاپ انداز بزرگ را می کند: که همانا تورسن، پدر سرسخت، تحسین شده و هم منفور شدهٔ اوروز است.

چاپ انداز یا سوارکار با وجود خستگی و باوجود زجر درد، تصمیم می گیرد که به راه خود ادامه بدهد و یگانه فکری که در سر دارد، این است که نه پولیس وی را دستگیر کند و نه توسط همدستان بزکشی سلطنتی، و نه عذاب ننگ آور، بد نامی بکشد. شاید هم در این سفر زنده نماند و درد و رنج نگاه های تورسن را متحمل نشود.

اوروز به سفر و راهی را که برای تخریب و از بین بردن خود انتخاب کرده است، ادامه می دهد. گیچ و منگ از تب، از برکت پرستاری و مواظبت و مراقبت مُکخی زندگی اش ادامه دارد، مُکخی لحظه به لحظه از مرگ بادارش ترس دارد. لاکن اوروز این کمک مُکخی را نمی خواهد و در جست جوی خوبترین طریقه جهت مجادله علیه وفاداری و صداقت و پاکی و خلوص نیت مُکخی می باشد و توسط یک کاتب پیر وصیت نامه خود را به رشته تحریر در می آورد: در وصیت نامه خود هدایت می دهد که نوشته شود، که بعد از مرگ اوروز، مکخی جاهل را که در نظر هر کسی که آن را دیده است، بهترین اسپ وی می باشد، به ارث ببرد.

در همین وقت تورسن با **Guardi Guedj** در میمنه، منتظر شنیدن نتیجهٔ بزکشی می باشد، و همچنان برای اولین مرتبه بعد از آنکه مادر اوروز را نفی و رد کرده است به دیدن مادر اوروز می رود.

بالاخره یک خبر رسان خبر باخت اوروز و موفقیت صالح را از برکت جاهل می آورد. شرم همراه با غضب تورسن را می پیچد و بالای یکی از اسپ های سرکش طویله خود بالا شده و به دشت می رود و آنقدر اسپ دوانی می کند که تا سرحد مرگ قوای خود را از دست می دهد.

در باز گشت به قریه، تورسن فرار اوروز را خبر می شود، پریشان و ترک شده یا رها شده توسط **Guardi Guedj** که وی را تنها می گذارد، خود را در مقابله با خودش می بیند.

تورسن متوجه ظالم بودن و بی رحم بودنش در مقابل خانواده و نزدیکانش می شود و هم متوجه عشقش به پسرش.

اوروز که زخم هایش بیش از بیش التهایی می شود همراه با مُکخی با وجودیکه لحظه به لحظه اعتبارش از وی کم می شود و در یک حالت نزاع و کشمکش، به راه خود ادامه می دهند و خود را به به دامان هندوکش می رسانند.

شب در حالیکه در دامنه هندوکش خیمه می زنند، یک جَت را ملاقات می کنند، که خانم پیر ایلا گرد که با یک شادی همراه می باشد.



این زن جَت به دلیلی که خون جَت در وجودش جریان داشت، تحقیر شده بود، اما آوازش هر دو مرد را مجذوب خود کرده بود.

روز بعدی، اوروز و مُکخی به راه خود ادامه می دهند، و اوروز که حالتش رو به زوال و نابودی بود با وجود آن هم، بالای زین اسپ خود باقی مانده و به زحمت دامنه کوه را بالا می رود.

در راه به خیمه های کوچی ها مواجه می شوند، و به همراهی زیری (Zéré) معرفی می شوند، که اوروز را با نباتات مرموز و اسرار آمیز تداوی می کند، و با مُکخی همبستر می شود.

فردای آن زیری Zéré آن ها را تعقیب می کند، اوروز به وی توجه نکرده و او را تحقیر می کند، اما با دیدن عشق مُکخی به این زن جوان کوچی و همچنین عزم و اراده زیری Zéré همراهی وی را قبول می کند.

با وجود تمام موانع مشکلات که سر راه شان قرار داشت، راه خود را طرف بامیان ادامه می دهند، بدون آنکه از جاهل دور شود، کاروان یا قافله انبوه که در سر راهش قرار گرفت، آن ها را مجبور می سازد، تا راه را برایش رها کنند. در عقب یا پشت سرش، زیری Zéré، مُکخی را قانع می سازد که نصیب یا سرنوشت اوروز را آسان بسازد، برایش می گوید که اوروز را در راه رها کن که بمیرد، تا بتوانیم اسپ را صاحب شویم و هم آزادی را به دست بیاوریم. لاکن اوروز مراقب و هوشیار است.

اوروز با هم‌رایی امجد خان یک مالدار ثروتمند و حاجی زمان یک قمار باز مزاحم و چرسی که دارای یک زاغ اهلی می‌باشد که از وی پیروی می‌کند، در قُچ جنگی که در بازار به راه انداخته شده است اشتراک می‌کند.

در این جا از همه وقت کرده زیادتر، اوروز با قسمتش بازی می‌کند. اوروز با شرط بستن بالای قچی که رعد یا صائقه نام دارد و توسط قچ دیگری که شاهین نام دارد، مغلوب می‌شود، اوروز تمام پول خود را می‌بازد.

لاکن تصمیم می‌گیرد که بازی را تا به آخر دوام بدهد، این مرتبه بالای قچ جنگی بعدی که یک قچ بسیار لاغر و پیر و همچنان فاقد یک شاخ بود و توسط یک شخص ناشناس تمرین داده شده بود، با اسب خود شرط می‌زند:

از طرف دیگر وی یگانه کس است که بالای قچ یک شاخه شرط زده و تمام مردم، اول مُکخی، در مورد این دیوانگی اوروز اظهار نظر می‌نمایند، در حالیکه قچ خوردترک که شاخ شکسته اش مانند یک نوک تیز چاقو بود، به سرعت قچ برنده و قوی قبل را که شاهین نام داشت، شکست داد.

اوروز همراه با جاهل و صد هزار افغانی به راه خود دوام داد. چانس متکبران و شرط بندی با بی اعتنائی بالای جاهل، تنفر و کینه Zéré و مُکخی را بر افروخت، که حالا در نظر دارند، اوروز را بکشند.



ادامه دارد...